

شهید «حسین ناجی» به روایت هم‌زمان

حسین زنده نخواهد ماند!

۷ تیر ۱۳۹۳ ساعت ۱۵:۱۵

شب جمعه بود، «حسین» به من گفت: با من می‌آیی؟ گفتم بله؛ یک ضبط صوت کوچک داشت، آن را برداشتیم و با هم به شهید آباد رفتیم؛ کوره‌های آهک پزی نزدیک آنجا بود و موقع پخت آهک تمام کوره چون گنبدی سوزان نور می‌داد.

وبلاگ رهسپار قدیمی نوشت: این وبلاگ خانه پاسدار شهید حسین ناجی و محلی برای معرفی هرچه بیشتر و بهتر او و شاگردانی است که پرورش داده و گل‌های سرسید آن ۱۳۱ شهیدی است که افتخار هم‌زمانی او را داشته‌اند.



گرچه قبلاً درباره ایشان مطالبی نوشته‌ام اما بر حسب وظیفه و اینکه شاید این نوشتار تلنگری باشد برای کسانی که می‌توانند نام و تصویر او را در شهر دزفول به نمایش گذاشته تا این نسل و نسل‌های آینده بیشتر و بهتر از او و دیگر سرداران شهید دزفول بهره‌جویند.

بعد از این مقدمه خاطرات کوتاه برخی از یارانش را مرور می‌کنیم:

حاج مجید می گوید:

۱- شب جمعه بود، به من گفت: با من می آیی؟ گفتم بله؛ یک ضبط صوت کوچک داشت که نوار دعای کمیل حاج صادق بود، آن را برداشتیم و با هم به شهید آباد رفتیم.

آن موقع کوره های آهک پزی نزدیک آنجا بود و موقع پخت آهک تمام کوره چون گنبدی سوزان نور می داد.

وقتی به گلزار رسیدیم طوری نشست که کوره های آتشین روبرویش بود، نوار دعای کمیل را روشن کرد و در همان حالی که بود گاهی سرش را بلند کرده و به آن آتش سوزان نگاه می کرد، آن شب از بس گریه و ناله کرد که گفتم: امشب حسین زنده نمی ماند!

یک روز از او پرسیدم: راز این همه عشق و علاقه شما به دعا و توسل چیست؟ گفت: دو چیز، یکی اینکه هر وقت مشکلی برایم پیش می آید به آقا سبزیبا متوسل می شوم و دوم، خواندن قرآن...

حاج کریم می گوید:

چند روز مانده بود به اعزام نیروی عملیات فتح المبین، حسین را دیدم که در حیاط ستاد مشغول شستن لباس هایش است، به او گفتم: دیگر وقت آن رسیده تا کسی لباس هایت را بشوید!

برگشت و نگاهی همراه با لبخند رو به من کرد و گفت: به آنجا نمی رسد!

*قرارمان باشد برای هفته آینده!

خردادماه ۱۳۵۹ برای پذیرش ذخیره سپاه به محل کارش رفتم بعد از احوال پرسی گفت: کارتان؟ گفتم همانطور که وعده کرده بودیم آمده ام برای انجام کارهای پذیرش.

گفت قرارمان برای چه ساعتی بوده؟ گفتم: ساعت ۱۰ صبح. گفت الان ساعت چنده؟ گفتم: ده و نیم! گفت چون سر موقع نیامده ای قرارمان باشد برای هفته آینده! هر چه اصرار کرده و توجیه آوردم که من در فرهنگی سپاه مشغولم و نیم ساعت که چیزی نیست، فایده نداشت و من از همان روز فهمیدم که حسین انسان وقت شناس و منظمی است زیرا بعدها به کرات این نظم و انضباط را در کارهایشان دیدم ...

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۵۰۴۳/ماند-نخواهد-زنده-حسین/۳۵۰۴۳>